

تکامل آموزش روابط بین الدول

سه مرحله بحث

آموزش روابط بین الدول، بخصوص پس از جنگ، جهانی دوم، برای نخستین بار، بمثابه آموزش علمی مستقل پذیرفته شد. در فاصله زمانی بین دو جنگ جهانی (۱۹۲۰-۱۹۴۰)، بحثی میان ذهنی گراها و واقعینها در مورد این سوال که چسان میتوان نظم بین المللی را حفظ نمود، مطرح گردید. ذهنیگراها بدین عقیده بودند که این نظم را صرف میتوان توسط امنیت دستجمعی حفظ نمود. برپایی جامعه ملل (۱۹۲۰)، به مدلی در این عرصه مبدل گردید. اندیشه مرکزی چنین نظریه عبارت از این بود تا تمامی کشورها باهم باید در یک پیمان نیرومندی علیه تجاوز یک کشور بر کشور دیگر متحد گردند. واقعینها بدین عقیده بودند که چنین حالتی، خود، شرایط مساعد موجودیت صلح و توازن قدرت میان قوتهای بزرگ را فراهم مینماید. چون سیستم جامعه بین الملل به شکست مواجه شده و بزودی پس از جنگ جهانی دوم مضمحل گردید، بناءً، بی اعتباری تخمینهای ذهنیگراها به اثبات رسید. در شرایط جنگ، محاسبات و پیشبینی های واقعینها مورد قبول اکثریت قرار گرفت. تکامل این آموزش، بیش از همه مرهون اندیشه ها و نیشته های علمی نویسنده گانی مانند ویرخت، مورگنتاو، هیرز، ارون و دیگران بود که هرکدام بنوبه خود در این عرصه خدمات شایسته ای انجام دادند. همچنان باید گفت محاسبه های دقیقیکه در مورد فرضیه هایی از واقعیت «انارشی» در سیستم بین المللی، انجام گرفته، مبین این واقعیت است که منافع ملی در سیاست خارجی و در مناسبات قدرت، بیشتر مطمح نظر میباشد.

دولتها هر کدام از کارمندی برخوردارند و اگر چنین میندارند که به هیچ قدرتی پاسخگو نمیشوند، بناءً، در چنین سیستمی اصل سیستم دولتی، توسط «انارشی» مشخص میگردد. این خصوصیت سیستم بین الحکومتی به مقایسه با نظم داخلی و موجودیت قدرت مرکزی ارتباط دارد که میتواند نظم ملی را برهم زده و جامعه جهانی را نیز بسوی بینظمی و هرج مرج سوق دهد. در عرصه داخلی، دولت، شرط ضروری صلح بوده در حالیکه در عرصه خارجی پدید آورنده بی نظمی و هرج و مرج نیز بوده است، این اولاً؛

امر داد و ستد و معاملات دولتها در عرصه بین المللی، عمدتاً بهدفع دستیابی به منافع ملی صورت میگیرد، همچنان حفظ امنیت ملی، نیزبخش دیگر هر سیاست خارجی را تشکیل میدهد، این ثانیاً؛

و دستیابی موفقانه دولتها به امر توازن قدرت، کمک مینماید تا این آخرین سیستم مرکب بین المللی که بوجود آمده است، همچنان به موجودیت خویش ادامه دهد، این هم رابعاً.

با ذکر موارد متذکره، میتوان گفت که چنین وضعیتی بازگویی اصل موقعیت متوازن بوده، از توزیع نامتوازن قدرت میان قوتهای بزرگ جلوگیری نموده و مانع پیدایش و تشکل موقعیت و موضع تفوق طلبانه توسط اتحادی از قوتهای بزرگ میگردد. حفظ و نگهداری توازن قدرت، شرط قطعی حفظ و نگهداشت سیستم بین المللی و همچنان مشخصه این سیستم محسوب میگردد تا این ساختار بمثابه سیستم دولتها کاملاً مستقل بحیات خود ادامه دهد.

قابل یادآوریست که سال ۱۹۸۰ شاهد احیای مجدد مناظره و گفت و شنود میان ریالیستهای جدید و لیبرالهای جدید بودیم. توضیح نقاط نظر ریالیستها توسط والتس، محرک عمده این مناظره قرار گرفت. در این مناظره نقاط نظر در مورد دورنماهای دولت بمثابه واقعیت مطرح، مورد بحث قرار گرفت. در مقابل، طرز دید لیبرالهای نودر باره دولت که در جهت مخالف همکاری بین المللی و مخالف پیشرفت و دموکراسی و علیه گسترش سازمانهای بین المللی محسوب میگردد، سیر نمود. طبق اظهارات تیوریسینهای لیبرال، در تعیین و شکل گیری رفتار و کردار کارمندان در عرصه سیاست بین المللی، عامل خارجی در واقع وجود ندارد. دولتها از یگانگی کارمندان اصلاً برخوردار نمیشوند، بناءً، فعالین و کارمندان اجتماعی در داخل یک دولت، در مورد وظایف و نحوه عملکرد خویش بطور مثال در مورد هویت ملی، نظم اجتماعی - اقتصادی و شکل سیاسی دولت، مختلف اند. سیاست دولت در حقیقت، همچنان انعکاس دهنده ارزشهای حاکم بر اجتماع و یا اشتراک ارزشها بشمار میرود.

دومین مرحله این بحث و گفتگو طی سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰ صورت گرفت، وجه مشخصه این دوره را میتوان بمثابه مرحله تعیین و تشخیص اسلوب و شیوه های تحقیق و بررسی مجموعه تماسهای تماسهای بین المللی بشمار آورد. در اینمورد میتوان از شیوه و متودی یادآور شد که معمولاً مطالعه و آموزش روابط میان دو کشور و تاریخ دیپلماسی بر آن اساس گذاشته شده و آن عبارتست از محاسبه دقیقی که بر درک و فهم تاریخی استوار باشد. پس از سال ۱۹۶۰، موضوع یادشده بمثابه اصول رفتاری و کرداری یا شیوه مربوط به دانش و زمینه کردار اجتماعی نامیده شد.

مراحل دوگانه این بحث قابل توجه است که میتوان آنرا مدل بین‌الدولتی در مجموع سیستم بین‌المللی نامید، چنین طرز دید، جهان را در واقع، یک واقعیت قراردادی میان دولتها محسوب مینماید، در روابط بین‌الدول، کارمندان مرکزی دولتها بصورت طبیعی از کشور و حکومت خویش نمایندگی مینمایند که میتوان آنرا مدل ملت-دولت نامید. از آغاز سالهای هفتاد، از سومین مرحله این بحث سخن بمیان آمد، در کنار ترتیب و تنظیمی که در این دوره موجود بود، طرح همه‌پذیر آموزش روابط بین‌الدول نیز در این مرحله پیشکش گردید. اساس اندیشه‌ها، تفکرات و محاسبات ریالیستیک، توسط تیوریسیتهایی که جهان را بمثابة یک سیستم سیاسی بین‌المللی مینداشتند، مورد شک و تردید قرار داده شد که میتوان آنرا مدل سیاست جهانی نامید. هواخواهان این محاسبات جدید بدین عقیده اند که چون قلمرو سیاست جهانی دستخوش تغییراتی میگردد، بناءاً رابطه درونی (وابستگی متقابل دولتها) نیز وسعت بیشتری کسب نموده و بر علاوه، اختیارات و توانایی دولت در حل و فصل قضایای جهانی نیز محدود میگردد. مطابق محاسبات ذکر شده، گویانکه تیوری مربوطه همیشه باید هماهنگ باقی ماند. ناکفته‌نماند که مبتکرین این تیوری، طی سالهای

پنجاه و شصت عقیده داشتند که آموزش روابط بین‌الدول طبق مدل **خوونس**، با رویهم انباشته شدن و شکل‌گیری تیوریهایی باید صورت گیرد. شکل‌گیری تیوریهایی، عمدتاً مطابق خواست جامعه صورت میگردد. عین‌حالت، بخودی خود در فورمها و شکل‌های دیگری تکرار میگردد. چنین امری از زمان ماکیاوولی، مدتی مداوم مینماید (اوایل سده شانزدهم). در این زمان، اندیشیدن در مورد روابط بین‌الدول، بصورت سیستماتیک آغاز گردید. چنین وضعیتی با روحیه تغییر و تحول همان عصر کاملاً مطابقت داشت. بررسی نقاط نظر ریالیستیک توسط **والتر** در اثری تحت عنوان «تیوری سیاست بین‌المللی»، صورت گرفت. این بررسی با سنت ریالیسم مطابقت کامل داشت، بناءاً، نامبرده نقاط نظر مورد بحث را چنین برشمرد:

دولت بمثابة بازیگر مهم، با تمام نیرو سعی می‌ورزد تا منافع ملی را بمثابة واقعیت سیاست بین‌المللی و همچنان اصل توازن قوا را بمثابة شرط حتمی سیستم بین‌المللی معرفی نماید، در نتیجه باید گفت که دولت در کلیت از کارمندان برخوردار است که بخاطر نیل به امکانات بزرگتر و بمنظور دستیابی به اهداف با اهمیت‌تری سعی می‌ورزند. سیستم بین‌المللی حاصل کردار و رفتار دولتها و ساحه عملکرد آنها محسوب میگردد. دولتها هم سعی می‌ورزند تا پروسه احیای سیستم بین‌المللی را که منشعب از فعالیت‌های کرداری دولتها میباشد، تسریع بخشند. محصول فرعی این کردار دولتها با شرکتها و سیستم بین‌المللی با ساخت بازارهای اقتصادی (انحصار، رقابت کامل و غیره)، مورد مقایسه قرار داده میشود. ناکفته نباید گذاشت که در ریالیسم کلاسیک **مورگن‌تاو**، اصل پژوهش قدرت دولتها با استفاده از روش ریالیسم جدید، در شکل دهی قدرت میان دولتها، فاکتور مشخص کرداری آنها بشمار میرود. قابل یادآوریست که شخصیت انسانی در سایر حالات و اقلیت‌ها غیر قابل تعویض، بناءاً نمیتواند بازگویی گوناگونی کردار دولتها باشد. افزون بر آن، شخصیت انسان، طبیعتاً نمیتواند عملکرد مجدد و رفتار دولتها را بصورت کل توضیح دهد.

در نهایت بدین نتیجه گیری میرسیم: جهان، اجتماع زنده انسانها و متشکل از اجتماعات مختلف بشری بوده که مجموعه آنرا جامعه جهانی مینامیم، نظارت‌هاییکه در سه مرحله بحث درباره آموزش روابط بین‌الدول صورت میگردد، بمثابة بحث آکادمیک مفکوره‌ها و نظریات در مورد تماسهای بین‌المللی محسوب میگردد.

متذکر باید شد که هیچکدام از روشهای (ریالیسم، لیبرالیسم و رادیکالیسم)، بخودی خود بازگویی اصل منافع دولتها در عرصه بین‌المللی محسوب نمیکردند. توضیحات معینی که در این مورد صورت گرفته است و مطالعاتیکه از تیوریهایی و از بررسی سنن قدیمی و تشریح عامل ذهنی صورت گرفته است، همه و همه در بخش سیاست خارجی و وزارت امور خارجه و در بخشهای بین‌المللی سایر سازمانهای جهانی و در اطلاعات سیاسی خلاصه میگردد. در این مقطع قابل تذکر میدانم تا از مراحل مختلفی که باعث پیدایش هیجانات بین‌المللی گردید، یاد آوری بعمل آورد: نخستین مرحله جنگ سرد (۱۹۴۵-۱۹۶۰) و مجدداً طی سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۵، که خود شاهد تأیید و تصدیق محاسبات ریالیستیک بوده و همچنان فاصله زمانی سالهای ۱۹۷۰-۱۹۸۰، که فضای بین‌المللی بیش از هر زمان دیگر حالت انفجاری اختیار نموده بود و نیز مجدداً طی سال ۱۹۹۰، که خود بازگویی روشهای قبلاً ذکر شده میباشد.

با ختم جنگ سرد، فعالیتها و جد و جهد بمنظور ترتیب اجندای کلی پژوهش و بررسی، با فکر باز و احیای مجدد تفکرات لیبرال، عمدتاً به تیوری رژیمها انجامید، اما بصورت ویژه از بحث و جدل در مورد «صلح دموکراتیک»، سخن بمیان آمد. با فعالیتهای متذکره، اغواگریهای تیوریک در مورد ادامه کار همگرایی در اروپا واضح و مبرهن گردید. یگانگی تحلیل در سیستم بین‌الدولتی برای آنچه محاسبه لیبرال باید نامیده شود، عبارتست

از اجتماع جهانی که نقطه مبدأ و تحلیل رادیکالها در مورد سیاست جهانی بوده و قبل از همه یک تعبیر طبقاتی پنداشته میشود.

محاسبات یاد شده، هیچکدام بصورت قطع در مورد ضرورت موجودیت شیوه‌ها و اصول دولتها، بخصوص در اوضاع کنونی تأکید نمی‌ورزند، اما محاسبات ریالیستیک، همیشه جریان اساسی و عمده در آموزش روابط بین‌الدول محسوب میگردد. در ابتدای امر، تمامی نویسندگان در این امر متفق‌الرأی اند که دولت نه بمثابة شیوه و اصل مورد نظر، بلکه بمثابة یگانه واحد تحلیل و بررسی در سیستم بین‌المللی، محسوب گردیده است. در دو دهه و اوسین سده بیستم، این بحث بویژه میان هواخواهان و طرفداران نیوریالیسم و نیولیبرالیسم مطرح گردید. اما باید گفته شود که موضوع مرکزی در پروسه جهانی سازی و آینده دولت عبارت از اثرات همگرایی میباشد.

یادآور باید شد که تحت آموزش دانش سیاسی، هنوز هم روابط بین‌الدول قداراست تا سنت باستانی فلسفی اش را تکامل بخشد. از اواخر سده‌های میانه، سیستمهای دولتی، یکی پی دیگری تحول نمودند و این تحول از زمانیکه دولتها در مورد روابط دیپلماتیک، بوسایل جنگی و یا عقد پیمان بمنظور دستیابی به تقاضاهای مورد نظر، به اعمال زور متوسل گردیدند، همچنان ادامه دارد. پس از این متفکرین و دانشمندان، شیوه‌ها و متودهای تازه بوجود آمده را که دولتها بر اساس آن میتوانند مناسبات خویش را تنظیم نمایند، مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. از جمله مهمترین نظریات

واقفان در مورد مناسبات بین‌الدول، در این دوره بوجود آمد که نه تنها مفاهیم تفکری را مشخص ساخت بلکه همچنان بمثابة عکس‌العملی در

قیال معضلات عمده سیاسی مربوط به مناسبات و روابط میان دول در فاصله میان سده‌های پانزدهم و هژدهم محسوب گردیده که ذیلاً بر شمرده میشود:

تکامل روابط دیپلماتیک میان دولت‌ها، عدم تخطی از قوانین مربوط به سلوک جنگی و اصل بیطرفی، اثبات حق بجانب بودن در امر تحت تسلط قراردادن و انقیاد مردمان بیگانه و نحوه رفتار با آنها (استعمار اروپا در سده پانزدهم از جمله در امریکا)، حق نگهداری مال و املاک مستعمرات و ازدیاد تجارت بین المللی. نظریات ریالیستی و همچنان نظریات لیبرال را در اینمورد بعداً به بررسی خواهیم گرفت، اما باید یادآور شد که نظریات رادیکال، مفکوره انسان را در نسج معین اجتماعی قابل تعویض می‌شمارد. از اینجاست که بصورت مشخص، نظریات مختلفی در مورد ارایه شده است، بطور مثال هوب از حقایق بمانند عینیت بخشیدن دولت سخن به میان آورد، کانت گفت این مردم اند که عامل غیر وابستگی دولت اند و مارکس و انگلس اظهار داشتند که دولت نماینده طبقه حاکم می‌باشد.

در سنت فلسفه ریالیستی می‌توان تاوسیدوس، ماکیاولی و هوبس را از پیشاهنگان آن بشمار آورد. در مورد خصال انسانی اینطور ادعا می‌گردد که چون ذاتاً جلوكیری از خودخواهی انسان، بصورت عام ممکن نیست، بنام انسان قبل از همه، آماده پذیرش و انجام کارها و فعالیت‌های بد و زشت می‌باشد تا کارها و فعالیت‌های خوب و زیبا، مدعیان فوق فراموش نموده بودند که اصول اخلاقی، رفتار و کردار اشخاص و افراد را مقید به محدودیت‌هایی مینماید. بنام، در امر مناسبات میان دولت‌ها، سلطه قدرت بالایی و مافوق اصلاً مطرح نبوده (در اصول و پرنسیپ) و دولت‌ها می‌توانند در جهت دستیابی و حراست از منافع ملی خویش کوشا باشند. تعدادی از کشورها از عدم اعتماد دول بر یکدیگر و از تأثیر سلوک و رفتار بین المللی بعضی از دول هراس دارند، بنابراین سعی می‌ورزند تا از طریق تحرکات جنگی و مسلحانه دامنه توانایی خویش را وسعت بخشند. آنها چنین می‌پندارند که دول قدرتهای بزرگ باید دولتهای ضعیف را تحت استیلاي خویش قرار دهند تا دولتهای اخیر الذکر از امکانات موجود و از دستیابی به منافع ملی خویش بی بهره گردند. همچنان یادآور باید شد که فرضیه موقعیت طبیعی و وضعیت اجتماعی انسان، در جاییکه زندگی انسان به تجرد گراید و در صدد آن باشد تا از قدرت دولتی فرار نماید، واقعیت قبلاً گفته آمده در مورد صدق مینماید. متذکر باید گردید که به موجودیت واقعیت تناسب در زندگی اجتماع جهانی و همچنان به موجودیت وضعیت انارشی در مجموع معترف باید بود.

زمانیکه صحبت از سنن فلسفی لیبرال در میان است، در اینمورد از کانت، گریوتوس و لوك باید نامبرده شود، آنها عمدتاً در مورد طبیعت و سرشت انسانی، نظریات خوشبینانه ای ابراز داشتند. تجارت درست و دقیق و نه در یک بخش و نباید بصورت یکجانبه و به سود یکطرف، بلکه اینهمه در توافق با حقوق و پرنسیپهای ذاتی اخلاقی باید صورت گیرد. در اینجا بدون شک، پرنسیپهای اخلاقی که در بر گیرنده تمامی افراد و اشخاص و به مفهوم وسیع کلمه دربرگیرنده جهان می‌باشد، عملاً باید تحقق یابد. انسانها بیشتر به منافع شخصی و منحصر بفرد علاقمندند، اما مسایل کلی اخلاقی (ایده آله، عالیترین دانشها، ارزشهای کلی اخلاقی و ارزشهای طبیعی) نیز از اهمیت بخصوصی برخوردار می‌باشند، همچنان در روابط میان دولت‌ها اصولی که طبق پرنسیپهای عالی اخلاقی در عرصه حقوق بین الدول صورت می‌گیرد نمونه آنرا می‌توان مشاهده نمود، طبق همین پرنسیپها، جنگها اگر به هدف دستیابی به عدالت باشد، تغییر مسیر نموده و شکل عادلانه را بخود اختیار مینماید.

در طول مدت زمان طولانی و بادر نظر داشت تجربیات تلخ و ناگوار جنگها، هنوز هم پیشرفت اخلاقی ممکن بوده و می‌توان بصورت تدریجی، فدراسیونی از دولت‌ها را همراه با شکل دولت جمهوری بوجود آورده و صلح همیشگی را استقرار بخشید. بصورت ویژه به ارتباط نظریه های گفته آمده در مورد آینده دولت، بنظر بعضیها عمدتاً سه دورنما مشخص می‌گردد که عبارتند از نابود کردن، اصلاح کردن و از میان برداشتن دولت. بنظر بعضیها، در زمان معین، دولت تقریباً همیشگی بنظر میرسد. اما یاد آور باید شد تنهاوتنها دستیابی به توازن قدرت در سطح بین المللی، که مطابق موقعیت ویژه تشکیل دولت است، اصل امکان پذیر می‌باشد. لیبرالها حل و فصل مشکل امنیتی را در سطح ملی و بصورت اخص کلمه در اجتماع که بیش از پیش وسعت حاصل نموده است، جستجو مینمایند. نویسندگان رادیکال، بویژه مارکسیستها عقیده دارند که با از بین بردن دولت ایجاد جامعه بدون طبقات، دیگر نیازی به موجودیت دولت احساس نمی‌گردد، بنا برین استعمار و بهره گیری انسان توسط انسان خاتمه پذیرفته و در نهایت امر، بسیاری از مشکلات مرفوع می‌گردد. همچنان محاسبات متفاوتی که حاوی نظریات مختلف در مورد نیروی محرکه تاریخ و روابط بین الدول می‌باشد، نیز موجود است. وسایل و طرق ریالیستی، عمدتاً توسط نظریاتی ارایه می‌گردد که اصل روابط بین الدول را بمانند فورم ادواری بمنظور هژمونی تحرکات برای توازن قوای موجود میندازند. وسایل و امکانات لیبرالها را می‌توان تحول پذیر نیز شمرد، بنا بران دولت‌ها می‌توانند با موجودیت راههای حل مشکل، مشترکاً باهم کار نمایند. مطابق کاربرد وسایل و امکانات، بویژه طبق نظریه مارکسیستی، تاریخ عبارت از یک پروسه انقلابی و دیالکتیکی می‌باشد که بصورت اجتناب نا پذیر، بسوی جامعه بدون طبقات و بدون دولت سیر مینماید. عده ای از متفکران تفاوت در نحوه استفاده و کاربرد وسایل سه گانه سنتی، کرداری و دیالکتیکی را واضح و مشخص ساخته اند.

همچنان قابل یادآوریست که تقسیم بندیهای ناقصی بخشهایی از سیاست جهانی را در مقابل هم قرار میدهد. ریالیستها با اصلاح مدل‌های قبلی، دولت را بمانند بازیگر بینظیر پذیرفته اند. نمونه سیاست جهانی، میان نمایندگان دو مشی دیگر که در مورد بذیرفتن دولت بمانند بازیگر واحد و یگانه تصور اندکی دارند، بحث وجدالهایی را برانگیخت. بنام، تجزیه و تحلیل جزئیات مختلف بخشهای مهمی از مناسبات و روابط بین المللی از اهمیت مشخصی برخوردار بوده و بر نحوه و چگونگی مطالعه و آموزش روابط بین الدول تأثیر گذارند. می‌توان در مورد رابطه قدرت و قانون در عرصه سیاست بین المللی، طرز دیدههای مختلفی را که با مشی ریالیستی و لیبرالی همگون اند، از هم تفکیک نمود. یادآور باید شد که حل و فصل مشکل امنیتی وابسته به موضوعاتی چون توازن قوا، امنیت دستجمعی و موجودیت شروط و شرایطی می‌باشد که همکاری میان دولت‌ها را امکان پذیر می‌سازد. این نفع اوضاع بین المللی و ثبات رژیمهای بین المللی است که شیوه ها و اهداف مورد نظر از هم تفکیک گردند: برای ریالیستها موافقت مشخص در وضعیت توازن قدرت، برای لیبرالها پیروزی و موفقیت شکل دموکراتیک حکومت و برای مارکسیستها جامعه بدون طبقات، از اهم مسایل بشمار می‌آید. بمنظور وضاحت بیشتر اصل توازن قدرت میان دولت‌ها و موجودیت تفاوت عظیمی میان کشورهای غنی و فقیر و بمنظور تجزیه و تحلیل مناسبات اقتصادی بین المللی در مجموع می‌توان از نظریات و تیوریهای نویسندگان مختلفی در اینمورد سود برد.

قبلاً با نظریه نمونه سیاست جهانی و بحثها و مذاکراتی در مورد نمونه سیاست جهانی بخصوص پس از سال ۱۹۷۰ که پیدایش تاریخی نمونه سیاست جهانی را مورد مطالعه قرار میدادند، آشنا گردیده و این مسأله نیز بررسی گردید که انسان پس از سفرهای طولانی اش، حدود فزیک سیاره خویش را بر روی نقشه مشخص ساخت (اواخر سده پانزده و اوایل سده هفده)، این امکان میسر شد تا جهان را بمانند اجتماع زنده انسانها (اجتماع جهانی) مشاهده نماید. این واقعیت را در نظر باید داشت که معرفی اجتماع جهانی، بخصوص پس از جنگ جهانی دوم، به شیوه ها و اسلوب کاملاً متفاوتی صورت گرفته است.